

هواداری خدا داشته باشه



اول یوحنا، ۴ ایه ۱۶ تا ۲۱: ما دانسته و باور کرده‌ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبت است و هر که در

محبت ساکن است در ساکن است و خدا در وی. محبت در ما کامل شده است تا در روز جزا ما را پشتیبان باشد تا شجاع باشیم، زیرا چنانکه او هست، ما نیز در این جهان همچنین هستیم. در محبت خوف نیست بلکه محبت کامل خوف را بیرون می‌اندازد؛ زیرا خوف عذاب است و کسی که

خوف دارد، در محبت کامل نشده است. ما او را محبت می‌نماییم، زیرا که او اول ما را محبت نمود. اگر کسی گوید که خدا را محبت می‌نمایم و از برادر خود نفرت کند، دروغگو است، زیرا کسی که برادری را که دیده است محبت ننماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبت نماید؟ و این حکم را از وی یافته‌ایم که هر که خدا را محبت می‌نماید، برادر خود را نیز محبت بنماید.

تو هم یک هواداری؟ اگر اینطور باشد پس هر روز خودت را مثلا با موزیسین مورد علاقه ات سرگرم می‌کنی. تو درباره او مطالعه می‌کنی، در اینترنت و تویتر و فیس بوک، دنبال صفحه او می‌گردی و اطلاعات مربوط به او را از ویکی پدیا مو به مو استخراج میکنی و برای جمع آوری این اطلاعات هر روز ستاره مورد علاقه ات را زیر نظر می‌گیری که چه کاری انجام می‌دهد و عکس‌های او را جمع می‌کنی و روزنامه‌ها را به دنبال خبری از او می‌خوانی. تو نمی‌خواهی هیچ خبری را راجع به او از دست بدهی. و مسلما تو موزیکی که توانسته اینطور تو را تحت تاثیر قرار بده را دائما گوش می‌دهی.

حال اگر همه نتوانند این حس هواداری را متوجه بشوند، ولی ما می‌دانیم هوادار چیزی بودن به چه معناست. حال من نیز می‌خواهم یک هوادار باشم! من می‌خواهم هوادار بزرگترین و هنرمندترین آهنگ ساز تاریخ باشم.

فقط موزیسین مورد علاقه او که نمی‌تواند خلاق و نو آور و رویایی باشد. کسی که من هوادارش هستم، همه چیز تمام است، از دانایی، قدرت، محبت، هر چه هست در اوست. او قانون راستین و سر چشمه همه نوآوری هاست. او آفریننده بزرگ ماست. او خدای من و توست. او از هیچ، چنین عالم شگفت آوری را آفریده است. ما به سبب هنر آفرینش او، زندگی می‌کنیم، عشق می‌ورزیم و هر روز با چیزهای جدید شگفت زده می‌شویم. این هنرمند آهنگ ساز با گذشت هزاران سال دست از به حیرت درآوردن ما بر نداشته است. حال این کار را چه با زیبایی نهفته در یک گل نشان دهد و یا از طریق یک کار کامل ساخت یک قطعه موسیقی، که آن را به عنوان استعداد به کسی هدیه می‌دهد. در آنجاست که من وقتی در روبه روی چادری از ستاره‌ها قرار می‌گیرم، در حیرت فرو می‌روم و شگفت زده می‌شوم از تمام چیزهایی که او خلق کرده است. حتی همه روزه و در کوچکترین کارهای شخصی ما، او به عنوان محافظ و آفریننده ما، همیشه حضور دارد. هر چیزی که من می‌بینم، می‌بویم، حس می‌کنم، تجربه می‌کنم، مزه می‌کنم، همه و همه به دلیل لطف بی پایان و محبت اوست. او زندگی مرا مانند یک بوم نقاشی در رو به روی خودش گذاشته و آن را به شکلی شگفت و خیال انگیز و گاهی حتی با کمی شوخ طبعی طرح زده است. حال چطور ممکن است او که خالق همه عالم است، اینطور ناشناس باشد؟ آیا هواداران او را می‌توانم در اینترنت و فیس بوک و

... بیایم که دیوانه او باشند؟ چرا ما انسانها از هر قوم و نژاد و با هر زبانی به خیابان نمی رویم و او را فریاد نمی زنیم و از او تقدیر نمیکنیم؟ ما به یک ستاره موسیقی پاپ کلی شکوه و جلال می دهیم که در حقیقت فقط یک بخش کوچک از آفرینش بزرگ اوست. ولی آهنگ و موسیقی این دنیا را خدا ساخته است و اوست که سر چشمه همه چیز است، آیا ما نمیخواهیم او را بشناسیم! ما مثل کسی هستیم که یک موزیک عالی را میشوند ولی نمی خواهد سازنده ان را بشناسد! چرا اینطور است که ما این بزرگترین هنرمند و آهنگ ساز را نمی شناسیم؟

دلیلش ترس ماست. برای همین هم یوحنا در این بخش از انجیل راجع به ترس صحبت کرده است. ترس است که ما را از خدا جدا میکند. ما می ترسیم که چیزهای بی اهمیت را از دست بدهیم و به همین علت نیز بزرگترین هدیه هستی را در معرض این خطر قرار می دهیم که به آن دست نیابیم. با ترس نه ایمان هست و نه اعتقاد به خدا و ترس ما را به تاریکی هدایت میکند که ما نمی توانیم دیگر نور شگفت انگیز آفریدگارمان را ببینیم. ترس در گوش ما زمزمه می کند که؛ بترس که آیندت را از دست بدهی، بترس که حقوق بازنشستگی را از دست بدهی، بترس برای از دست دادن وطن، بترس که مورد بی توجهی قرار بگیری... ترس نام های فراوانی دارد و همیشه ما را کور می کند در نهایت تمام زندگی ما می شود وحشت مطلق. ما از دیدن زیبایی عاجزیم چون ترس داریم، نمی توانیم ایمان داشته باشیم چون می ترسیم و نمیتوانیم عشق بورزیم، چون می ترسیم. یوحنا این را اینگونه بیان کرده که "در عشق ترس وجود ندارد"

وقتی یک موش طلسم چشمان مار می شود، اینقدر می ترسد که نمی تواند خود را در تونل مخفی کند و حتی این ترس اینقدر بزرگ است که باعث می شود او برای نجات جان خود نیز تردید کند. آزادی و زندگی در برابر اوست اما نگاه مار او را اسیر زندان ترس کرده است. همانطور که مار موش را اسیر نگاه خود کرد، ما نیز اسیر نگاه شیطان هستیم. شیطان چشم ما را به روی خدا و آفرینش شگفت انگیزش، محبت بی پایانش و همچنین خلاقیت بی نهایتش می بندد و ما را سرد و بی روح و تشنه خون و جنگ و قتل و کشتار می کند. او حتی چشم ما را به روی گناهان و مرگ خودمان نیز می بندد. ما از طرف شیطان وسوسه می شویم تا به مادیات بیشتر از خدای زنده اعتماد کنیم و این چنین ما با شیطان پیوند می خوریم و برده او خواهیم شد. و وقتی می خواهیم با شیطان مقابله کنیم تازه متوجه این قضیه می شویم که در یک بازی باخت باخت گرفتار شده ایم که حتی با انجام کارهای خوب نیز نمی توانیم از چنگال او رها شویم. آینده ما تباه می شود و در پایان نیز ما باید بمیریم. یوحنا می خواهد ما را از همه این چیزها برهاند و برای همین نیز او از خدا و محبت او سخن می گوید. جنگ با شیطان هیچ کمکی نمی کند، بلکه تنها خداست که می تواند به ما یاری رساند. یوحنا می خواهد یک بار و به طور حقیقی در جلوی چشمان ما تصویری را بکشد که ما با ان بتوانیم از ترسمان عبور کرده و با اطمینان از شیطان و تمام اعمال او روی برگردانیم و دوباره از نو خدا را بتوانیم بیاییم. و یوحنا بدین ترتیب از محبت بی نهایت خداوند سخن میگوید، این محبت که ما را جستجو کرد و ما را در پست ترین نقطه تاریخ بشر پیدا کرد، و در آن روزی که عیسی بخاطر گناهان ما بر روی صلیب به قتل رسید، او بر شیطان پیروز شد. با صلیب عیسی مسیح ما نیازی نیست که دیگر از شیطان بترسیم. و ما دیگر ترس از مشکلات خودمان نیز نباید داشته باشیم، زیرا ما دیگر رها هستیم. و بعد یوحنا در این فصل هر چیز که با هم هماهنگ است و هارمونی دارد را در کنار هم قرار می دهد. منظور در اینجا همان محبت و خداوند است. خداوند همان محبت است و محبت همان خداست. و این محبت تنها در آسمان نمی ماند بلکه به سمت ما حرکت می کند.

محبت خداوند در زندگی من جاری می شود. من نه تنها میتوانم هوادار خداوند باشم، بلکه می توانم همه ان چیزهایی که او را یک آهنگ ساز و هنرمند بزرگ کرده است را تجربه کنم و همچنین می توانم از طلسم نگاه شیطان رها شوم و آزاد می شوم، از ترس و هر ان چیزی که مرا به سمت ناامیدی و غم هدایت کرده است. از طریق محبت یک حرکت کاملاً جدیدی در زندگی من شکل می گیرد. دور می شم از شیطان و اعمال او! و پیش به سوی خدا و همه اعمال نیک و شگفت اورش! نگاه من از فجایع بد موجود در این دنیا آزاد می شود. من به خدا می نگرم و به این خاطر او از روی محبتش مرا هدایت میکند و به من می فهماند آنچه که از جانب خداوند در زندگی شخصی من می باشد. او مرا در محبت خود غرق می کند و همیشه و همیشه عشق جدیدی را خلق می کند و بدین ترتیب من نیز می توانم به دیگر انسانها محبت بدهم و این محبت تکثیر میشود. و حتی وقتی که ما در جواب محبت که می کنیم، محبت دریافت نمی کنیم نیز این امر ادامه میابد. زمانی که یوحنا این نامه را می نوشت، مسیحیانی بودند که بر این عقیده پافشاری می کردند که این محبت خداوند باید تنها بین آنها بماند و برای آنها محبت

یک زبان مخفی بود و باقی دنیا نباید متوجه آن می شدند. یوحنا این را به عنوان آموزه غلط بیان می کند و صریحا می گوید که کسی که می خواهد خدا را بشناسد ولی نمی خواهد محبت بورزد، یک دروغگوست. حال باید ما این را از خودمان بپرسیم که آیا می شود که ما هم همین اشتباه آنان را مرتکب شویم و بخواهیم تا خدا را برای خودمان نگاه داریم؟ پس اگر اینطور باشد ما در راه اشتباه قرار داریم! حال خداوند دوباره کلی انسان پشت در آورده که به محبت نیاز دارند. اما آیا خدای نامرئی که در دستان لازاروس سرکوب گر، بر در می کوبد را میتوان دید و یا میتوان این را گفت که دزدان نیازی به محبت ندارند. اینگونه انسانها همه جا هستند. حتی کسانی که ما به عنوان مجرم میشناسیم نیز در بین ما هستند. این افراد دعای ما را نیاز دارند. ما باید برای آنها دعا کنیم.

این را یوحنا به ما نمی گوید که تنها انجام دهیم بلکه ما باید محبت را در کنار اعمال خود مورد توجه قرار دهیم. محبت به همونوع فرمان خداست و که به رابطه ما و خداوند برمی گردد و در حقیقت به ما مسیحیان تعلق دارد. کسی که محبتی ندارد، در واقع در راه خداوند نیست. همانند کلام عیسی که فرموده است: "کسی که از برادر خود متنفر باشد، او قاتل است"

خیلی چیزها هست که نیاز به محبت دارد و خیلی چیزها هم باید بخشیده شود، خیلی چیزهای ضروری. در اینجا خداوند نمیخواهد بار را بر دوش ما بیاندازد. این محبت که درباره او صحبت میشود، یکی از آفرینش های اوست. من تنها به نوعی که خداوند برای من می خواهد و در زندگی کوچکم، میتوانم محبت داشته باشم. من نباید تمام جهان را نجات بدهم، ولی الان و همینجا این وظیفه من است که به همسایه خود با محبت برخورد کنم، و در اینجا من صدا زده شده ام، اینجایی که من در شهرم به کلیسا می روم. در روبه روی محراب کلیسا مردمی هستند که از محبت خداوند تا به حال نشنیده اند. محبتی که خداوند برای من در نظر گرفته با کل دنیا متفاوت است. در دنیا جنگ و سرکوب و ... هست تا هر کس بتواند بهترین و قدرتمندترین باشد. ولی کسی که در محبت خداست، اوست که معتبر و قدرتمند و پیروز است. کسی که این را تجربه کرده است نیازی نیست که متقاعد شود. همانقدر که خدا حقیقت دارد، محبت نیز حقیقت دارد. آمین